

بخش بیست و ششم سفر به سواحل دریای مازندران

من تا کنون به کرات خواننده را با بیان روش یکنواخت سفر در کشور شیر و خورشید خسته کرده‌ام. اینک من در فاصله ۲۰۰ کیلومتری دریای مازندران هستم و شدیداً در انتظار رسیدن به آن می‌باشم. مجبورم خواننده را مجدداً با روش حرکت در جاده‌های کویری و کوهستانی ایران خسته کنم. البته این جاده یکی از بهترین جاده‌های ایران می‌باشد. روز جمعه ۱۹ ماه ژوئیه روز حرکت و جدائی من از پایتخت ایران بود. دکتر هی‌بنت و من ساعت ۱ آماده حرکت بودیم. او تصمیم داشت در سفر ۳ ماهه شاه شاهان به ارتفاعات البرز او را همراهی کند و من قصد مراجعت به اروپا را داشتم. به این دلیل از این دوست عزیز و همسر مهربانش خداحافظی کرده و از میهمان‌نوازی‌های خالصانه آنها تشکر نمودم. هر ۳ نفر از این جدائی بسیار ناراحت و غمگین بودیم. با رسیدن چاپار شاگرد و اسب‌ها، من مجدداً به اسب نشستم و برای آخرین بار این منزل زیبا را که باغچه کوچکی از گل‌های سرخ خوشبو و درختان زیبا داشت ترک کردم. از کنار منزل دکتر تولوزان عبور کرده، از میدان گذشتیم و از دروازه شمالی شهر خارج شدیم. سپس اندکی به سمت شرق پیچیدیم و از کنار قصر دوشان‌تپه که ببرها و شیرهای شاه در آنجا نگهداری می‌شوند، عبور کردیم. به زودی شهر را که زیر نور شدید آفتاب بود، پشت سر گذاشتیم. هنوز هم چند گنبد و دروازه شهر دیده می‌شد اما به زودی آنها هم در افق ناپدید شدند و تهران با تمام شکوه، جلال، فقر، ناهنجاری‌های گوناگون و خیابان‌های کثیف تبدیل به خاطره‌ای شد.

چاپارشاگرد اهل بارفروش^۱ بود. او در راه رسیدن به شهر خود حرکت می‌کرد و من با او همسفر شده بودم. من از تهران تا مشهدسر^۲ مانند فاصله قزوین تا رشت اسبی عوض نکردم. هنوز چند ساعت راه از میان دشت شنی و ماسه‌ای تهران پیش‌رو داشتیم. به این جاده اصلاً رسیدگی نشده بود. سنگ‌های درشت در جاده وجود داشت و لاشه حیوانات در کنار آن گنبدیده بود. چند کاروان تجاری کوچک مشاهده شد. هوا بسیار گرم بود و اشعه آفتاب کوه‌های اطراف و سنگ‌ها را به رنگ زرد مایل به نارنجی در آورده بود. کوه با عظمت دماوند دیده نمی‌شد. ساعت ۴ از روستای سورچه‌سار که قلعه و کاروانسرای کوچکی داشت عبور کرده، به ارتفاعات رسیدیم. مسیر سربالائی شده بود. جاده رفت‌رفته

۱. بابل فعلی ۲. بابلسر فعلی

خرابتر و سنگلاختر می‌شد. به یک پل سنگی ۵ چشمه‌ای رسیدیم که به روی رودخانه نسبتاً پهنی ساخته شده بود. در بین کوه‌های مرتفع، دشت‌های کوچکی دیده می‌شد که بعضی قسمت‌های آنها رنگ‌های روشن و دلنشینی داشت. برخی تخته‌سنگ‌ها سرخ رنگ بودند و گذرگاه‌های عمودی به رنگ سبز روشن بین آنها پدید آمده بود. به زودی کوه سرفراز دماوند در دوردست دیده شد. ساعت ۷ به جاجرود با چاپارخانه خوب و زیبایی رسیدیم.

صبح روز بعد پس از حرکت، از میان دره عمیق و باریکی گذشتیم. کوهپایه‌ها از جنس خاک بودند و تک و توک بوته‌های خارمانند یا بوته‌های سبز تیغ‌دار روئیده بود. هر از گاهی سواری و پیاده‌ای دیده می‌شد. تعداد زیادی کاروان قاطر که چوب و الوار از مازندران به تهران می‌بردند، در رفت و آمد بودند. پس از عبور از روستاهائی ساعت ۹ و نیم به کاروانسرای بومهن در میان باغ زیتون بزرگی رسیدیم. سپس جاده به کوه دماوند نزدیکتر شد. تنگه‌ها به قدری باریک بودند که باید از اسب به زیر می‌آمدیم. جاده به صورت زیگزاگ از سینه کوه‌ها بالا می‌رفت و بسیار سنگلاخ و ناراحت بود. الاغی در حال مرگ در وسط جاده افتاده بود و چشمان بی‌رمق او ما را تعقیب کرد. مسلماً در آرزوی آن بود که به جهان بهتری سفر کند که سربالائی‌های آنجا شدید و باروی سنگین نبوده و از شلاق ارباب در امان باشد.

قسمت‌هایی از مسیر را پهن نموده و کنار آن را سنگچین کرده بودند. به زودی به تاج کوهی رسیدیم و چشم‌انداز بی‌نهایت زیبا شد. اطراف، مانند دریائی از سنگ با امواج خروشان و بزرگ بود. مزارع سرسبز در میان آنها در ته دره، مانند لکه‌های سبزی به نظر می‌رسیدند. کوه‌ها هنوز پوشش گیاهی نداشتند. در این مسیر هم دو کاروان جسد دیده شد که محموله خود را به مقصد قم یا کربلا حمل می‌کردند تا آنها را برای آرامش ابدی خاکسپاری کنند.

ساعت ۴ به دره بسیار باریکی رسیدیم که جویباری در ته آن جریان داشت. این جویبار که به سمت شمال در جریان بود از برف آب شده کوه‌های سر به فلک کشیده جاری می‌شد. به این ترتیب ما از مرز بین کویر و دریای مازندران گذشته بودیم. برف بعضی قسمت‌های صخره‌ای هنوز آب نشده بود. هر چه بالاتر می‌رفتیم هوا سردتر می‌شد. دره باریک شدت باد را چند برابر کرده و به صورت ما می‌کوفت. این پدیده در دره‌های مسیر سفید رود هم دیده می‌شود. علت آن چنین است که بادهای شمالی که از جانب دریا می‌وزند با برخورد به جبهه شمالی کوه‌های البرز بالاتر رفته و رطوبت خود را از دست می‌دهند. این رطوبت تبدیل به قطرات آب شده به سمت دریا جاری می‌گردد. مجدداً به ارتفاعات جدیدی رسیدیم و مجبور شدیم از شدت سرما به لباس‌های خود اضافه کنیم. منظره هنوز هم بی‌نظیر بود. باد در ته دره ابرهای سفید را بازی می‌داد و راهی دره‌های دیگر می‌کرد. هنگام غروب منظره ابرها شبیه جادوگرانی شد که با سرعت زیاد همدیگر را تعقیب می‌کردند. گاهی از میان ابرهای سرد عبور می‌کردیم. عقاب‌های بلند پرواز، زیر پای ما در بالای دره‌ها بدون بال زدن پرواز می‌کردند.

ساعت ۶ به ایستگاه کثیف و خرابه پلور رسیدیم. دو مرد عرب پیش از ما رسیده بودند. آنها به مدت ۲۰ سال در بیت‌المقدس ساکن بوده و اینک در سفر تجاری بودند. در نظر داشتند از طریق بغداد به شهر خود مراجعت کنند. جداً که سفر کوتاهی در پیش داشتند! این چاپارخانه به هیچ‌وجه خوب نبود و کمبودهای فراوانی داشت. قسمتی از دیوارهای آن فروریخته بود. دروازه ورودی آن درب و چهارچوب پنجره، شیشه نداشت. باد سرد وارد اطاق شده و تا استخوان‌های آدم نفوذ می‌کرد. نیمه‌های شب ۵ سرباز سوارکار وارد شدند. آنها اسب‌های خود را در محوطه بسته و وارد اطاق پر جمعیت ما شدند. از روی ما که به روی زمین خوابیده بودیم گذشته، ما را لگد کرده و سر و صدای فراوانی ایجاد کردند. امکان خوابیدن مجدد برای من میسر نبود زیرا آنها در وسط اطاق آتش بزرگی روشن کرده، اطراف آن نشسته و به صرف چای و قلیان مشغول شدند. آنها تا حدود صبح در اطاق بودند و سپس به راه خود ادامه دادند.

ساعت ۷ صبح آماده حرکت شدیم. هوا سرد و مرطوب بود و باد شدیدی می‌وزید. زمین به خاطر رطوبت هوا خیس بود و گیاهان فراوانی روئیده بود. در عمق دره‌ای که زیر ابرها قرار داشت جویباری جاری بود. هرچند خود آن دیده نمی‌شد اما صدای آن حتی در تاج کوه هم به گوش می‌رسید. به زودی به کنار رود که پهنای دره را در بر می‌گرفت، رسیدیم. رودخانه گاهی از بین صخره‌ها می‌گذشت و گاهی در پشت تخته‌سنگ‌ها پنهان می‌شد. در چندین نوبت توسط پله‌هایی از روی آن گذشتیم.

در قسمت شرقی کوه‌های البرز هم مانند قسمت‌های غربی آن، تخته‌سنگ‌های سرخ رنگ به وفور دیده می‌شود که نمایانگر وجود آهن و مس فراوان است. کوه دماوند در سمت چپ مسیر و در نزدیکی ما قرار داشت و ما از کوهپایه شرقی آن سفر می‌کردیم. حتی در این ساعات روز هم قلّه آن در میان ابرها پنهان بود. ساعت ۹ به روستای اسک رسیدیم که در سمت راست مسیر و زیر پای ما در محل تلاقی دو دره شرقی غربی و شمالی جنوبی واقع شده بود. روستا که در میان کوه‌هائی قرار داشت از بالا کاملاً پوشیده و پنهان بود. اطراف آن را باغ‌های زیتون فرا گرفته بود. جویباری از میان آبادی عبور می‌کرد. اندکی دورتر روستاهای رینه^۱، نهور^۲ و مونگ^۳ در میان باغ‌های میوه و چنارهای بلند دیده می‌شد. به روی صخره‌ای که حدود ۱۰۰ فوت بلندی داشت، دخمه‌های گرد و چهارگوش کنده شده بود. چاپارشاگرد می‌گفت که اینجا یک گورستان است و برای دیدن آن باید با طناب از صخره‌های بالاتر آویزان شد. در چند مورد دیگر هم از کنار چنین گورستان‌هایی عبور کردیم.

مسیر هنوز هم از کوهپایه‌های دماوند می‌گذشت. در سمت راست مسیر پرتگاهی وجود داشت که ته آن دیده نمی‌شد. گاهی جاده در بالای صخره‌ها به راه باریکی تبدیل می‌شد و گاهی رانش‌شن و ماسه تمام جاده را محو می‌کرد. در بعضی نقاط تخته‌سنگ‌ها چنان روی جاده را گرفته بودند که خطر برخورد سر سوارکار با آنها بسیار زیاد بود. پس از چند

۱. Rineh. ۲. Never. ۳. Mung.

ساعت سوارکاری مجدداً به گذرگاه تنگی رسیدیم. در سمت چپ آن تابلوسنگی به چشم می‌خورد. نقش ناصرالدین شاه سوار بر اسب بود که از روبرو به تصویر کشیده شده بود. ۶ وزیر در هر طرف او دیده می‌شد. این سنگنگاره حدود ۳ فوت بلندی داشت و دور تا دور آن، یک قاب با نقش‌هایی حجاری کرده بودند. نام اشخاص بالای سر آنها حک شده بود. به این ترتیب شاه کنونی ایران هم مانند اسلاف باستانی خود علاقه داشت نام و تصویر خود را برای آیندگان باقی بگذارد.

پس از خروج از این تنگه از آبادی‌های شنگ‌الله^۱، بویجون^۲ و کاهرو^۳ عبور کردیم. ساعت ۶ به ایستگاه پنج آب رسیدیم که امکانات آن حتی از ایستگاه پلور هم کمتر بود. این ایستگاه عبارت از یک‌اطاق ۴ گوش به‌اندازه ۴ متر مربع بود و سقف گیاهی آن به‌روی ۴ ستون‌قرار داشت. کف آن زمین خالی بود. شب‌نسبتاً سردی را در این ایستگاه به‌صبح‌رساندیم. پیش از دور شدن از کوه دماوند در نظر دارم در مورد بلندترین کوه ایران جملاتی بنویسم. ارتفاع دماوند ۵۶۳۰ متر است که حدود ۲ هزار متر بالاتر از کوه‌های اطراف خود در رشته‌کوه‌های البرز می‌باشد. کوهپایه آن محلی به وسعت ۱۰۰ کیلومتر مربع را در بر می‌گیرد. گفته می‌شود در روزهای صاف حتی از دریای مازندران هم دیده می‌شود. دماوند کوه آتشفشانی است و از مواد مذاب و گرد آتشفشان تشکیل شده در صورتیکه کوه‌های اطراف آن از جنس خاک می‌باشند. بدنه مخروطی شکلی دارد. البته به نظر نمی‌رسد که این کوه در طول تاریخ آتشفشان کرده باشد اما از قله آن بخار و دود خارج شده و از میان تخته‌سنگ‌ها و شیارها به آسمان می‌رود. دکتر راده^۴ که من او را در باکو ملاقات کردم تأیید کرد که قله هنوز گرم است و به این دلیل برف فقط بالای آن را سپید پوش می‌کند و مرز برف در کوه‌های اطراف آن خیلی پائین‌تر قرار دارد.

دماوند یا دیوبند محل زندگی دیوان نام دارد. این کوه از نظر ایرانیان محل اتفاقات باستانی بسیاری بوده است. گفته می‌شود که جمشید شاه و رستم در این مکان زندگی می‌کردند و فریدون^۵، ضحاک^۶ را در این کوه به زنجیر کشید. او هنوز هم در ته چاه قله دماوند سعی می‌کند خود را از شر زنجیر نجات دهد که باعث بروز زلزله در این منطقه می‌شود. در تالارهای مخفی دل کوه، گنج‌هایی نهفته است اما دست هیچ‌کس به آنها نمی‌رسد زیرا مارهای سمی دو سر، از آنها محافظت می‌کنند. گذشته از آن مسیر تا قله بسیار طولانی است که به گفته ایرانیان به ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر می‌رسد. با توجه به این شرایط

۱. Schangullah. ۲. Boijon. ۳. Kahru.

۴. Radde گوستاو فردیناند ریچارد راده، تولد ۲۷ نوامبر ۱۸۳۱، درگذشت ۱۵ مارس ۱۹۰۳ م، طبیعی دان، جغرافیاشناس و محقق آلمانی که سال‌ها در سیبری، روسیه، قفقاز و قلیس مشغول انجام تحقیقاتی شد.
۵. از پادشاهان پیشدادی که بر اساس شاهنامه پسر آبتین و از نسل جمشید بود. با یاری کاوه آهنگر بر ضحاک ستمگر چیره شد، او را در کوه دماوند زندانی کرده و پادشاه جهان گشت.
۶. از پادشاهان اسطوره‌ای ایران، در شاهنامه پسر مرداس و فرمانروای دشت نیزموران است که با بوسه ابلیس، بر دوش وی دو مار می‌رود. سرانجام آهنگری به نام کاوه، با برافراشتن درفش کویانی، مردم را به پشتیبانی فریدون و جنگ با ضحاک می‌خواند. فریدون ضحاک را در دماوند به بند می‌کشد.

بی‌جهت نیست که کسی قصد صعود به قلّه را نمی‌کند. در فصل بعد من یکی از داستان‌های پهلوانی ایران را که در اطراف دماوند سرفراز اتفاق افتاده، می‌نویسم. این داستان که هنوز هم ورد زبان ایرانیان است در شاهنامه فردوسی نقل شده و پرفسور مول^۱ آن را به زبان فرانسه ترجمه کرده و من از این نوشته او کمک می‌گیرم.

۱. Mohl جولیس فن مول، تولد ۲۵ اکتبر ۱۸۰۰، درگذشت ۳ ژانویه ۱۸۷۶ م در پاریس، شرق‌شناس آلمانی که در سال ۱۸۲۶ م از طرف دولت فرانسه مأموریت یافت تا شاهنامه را به زبان فرانسه ترجمه کند. او در سال ۱۸۴۷ م استاد زبان ایرانی در کالج فرانسه شد.